



برای اسلامی شدن جامعه باید «حیا» را تقویت کرد

آیت‌الله مجتبی‌تهرانی در درس اخلاق خود با موضوع «حیا» گفت: اگر جامعه‌ای بخواهد اسلامی باشد باید حیا را تقویت کرد نه بی‌حیایی را؛ همه چیز از درون حیا می‌آید

بحث ما راجع به "حیا" بود. یکی از مشکلات اساسی جامعه ما، همین مسأله رواج بی‌حیایی در روابط گوناگون دیداری، گفتاری و شنیداری است. گفته شد که حیا فریضه‌ای از فرایض انسانی است که بازدارنده انسان از اعمال زشت و قبیح می‌باشد. در آخر جلسه گذشته رابطه بین عقل عملی و حیا را مطرح کردم و روایاتی هم در این رابطه خواندم. روایت از علی علیه‌السلام بود که فرمودند: **«عقل الناس احياءهم»**، عاقل‌ترین مردم، باحیاط‌ترین آنها است. بعد رابطه حُسن و قبح با اعمال شرعی را که این هم رابطه با حیا است، مطرح کردم و گفتم که احکام شرعی ما بر محور مصالح و مفاسد است، مصلحت و مفاسد همان حُسن و قبح است. اگر مصلحت اهمی باشد، حکم الزامی می‌آید و آن عمل واجب می‌شود و اگر مفاسد، مفاسد ملزمه باشد حکم حرمت می‌آید. آخر جلسه گذشته عرض کردم که مصلحت و مفاسد همان حُسن و قبح است و احکام شرعی ما هم بر همین محور است؛ لذا رابطه مستقیم با حیا دارد که برای‌تان توضیح می‌دهم.

* حسن و قبح درجه دارد

حُسن و قبح نسبت به باید‌ها و نبایدها است که به آنها احکام یا اعمال می‌گوییم. در این شکی نیست که زیبایی یک عمل با زیبایی عمل دیگر مساوی نیست. خود انسان درک می‌کند که یک عمل زیبا است، یک عمل دیگر را هم می‌بیند که زیبا است، اما این دو را با هم مقایسه می‌کند، این مراتب حسن و قبح است. بعد قبح اعمال هم همین‌طور است، یک عمل زشت است، یک عمل زشت‌تر است. سبلی زدن به صورت غیر زشت است، قتل هم زشت است، اما آیا این دو مساوی هستند؟ نه. لذا می‌گویند: حُسن و قبح دارای مراتب است.

* تبعیت احکام از مراتب مصلحت‌ها و مفاسدها

احکام ما که باید و نبایدها است چون بر محور حسن و قبح است، اگر مصلحت ملزمه باشد، حکم الزامی و جدی است که نباید ترک کنی. اگر از آن طرف مفاسد زیاد باشد، نباید انجام دهی. این مصلحت و مفاسد مراتب دارد، آنهایی که اهلش هستند می‌فهمند، ما احکام واجب داریم و از آن طرف احکام مستحب داریم، مستحب آنجایی است که انجام عمل رجحان دارد، یعنی انجام دادن با انجام ندادنش فرق می‌کند؛ در انجام دادن یک چیزی نصیب انسان می‌شود، لذا می‌گویند: این کار رجحان دارد؛ اما مصلحت، ملزمه نیست یعنی به اندازه‌ای نیست که لازم باشد، حتماً آن کار را انجام دهی. در باب مکروهات هم همین‌طور است. لذا تمام باید‌ها و نبایدها در شریعت اسلام بر محور "مصلحت‌ها و مفاسدها" و "حُسن‌ها و قبح‌ها" است، همیشه این‌طور است.

* شکر منعم امری فطری است

چون من سراغ احکام شرعی آمدم، می‌خواهم حیا را در این فضا بحث کنم. ما در باب شکر منعم بحثی داریم که یک امر فطری است. از همان فطریات انسان است، یعنی اگر کسی به آدم محبتی کرد، احسانی کرد، انسانیت اقتضا می‌کند که از آن تشکر کنیم. این مطلب، چیزی نیست که قابل انکار باشد، مگر این که شخصی مسخ شده باشد. شکر انواعی دارد، شکر قلبی داریم، زبانی داریم، عملی داریم. حتی در روایات این تعبیر آمده است که "الانسان عبید الاحسان". انسان بنده احسان است. ما الآن داریم در منطقه شریعت بحث می‌کنیم، چون وارد احکام شرعی شدیم. کسانی که خودشان را متدین می‌دانند، مسلمان می‌دانند، مؤمن می‌دانند و می‌گویند ما معتقد به مبدأ و معاد هستیم، اینهایی که مدعی هستند که تمام نعمت‌هایی که در اختیار ما است چه متصل و چه منفصل خدا به ما داده است، بحث درباره احکام شرعی، مربوط به اینها است. عقل عملی جز غرایز و فطریات است، این عقل اقتضا می‌کند که انسان از کسی که به او نیکی کرده است، به نحوی تشکر نماید.

عقل عملی، تشکر را لازم می‌داند

مثلاً اگر کسی کادویی به من داد و محبتی کرد، من در صدد این هستم که یک وقت آن را جبران کنم، یک شرایطی پیش بیاید که بتوانم جواب محبت او را بدهم، زمینه‌ای فراهم شود تا بتوانم جبران کنم که از آن به "مکافات" تعبیر می‌کنیم، این لزوم جبران را چه کسی به من می‌گوید؟ از درون من است، هیچ احتیاجی نیست که دیگری به من تذکر دهد. خودم فطرتاً این‌طور هستم. اینها همه عقل عملی است، تمام اینها درونی من است، خود درون من می‌گوید که جواب نیکی، نیکی است. اما اگر کسی بخواهد بر عکس عمل کند، یعنی جواب نیکی را با بدی دهد، اینجا عقل تقبیح می‌کند، خجالت می‌کشد، حیا می‌کند،

لازم نیست کسی به من بگوید، خودم به خودم می‌گویم: خجالت نمی‌کشی که فلانی این همه به تو محبت کرده است، حال تو این‌طوری با او رفتار می‌کنی و این‌طوری سزا می‌دهی؟!
 دین‌داری یعنی "انجام خواسته‌های کسی که همه چیز به ما داده است!"
 در باب عمل به احکام شرعیه، اعم از الزامی و غیر الزامی، یعنی واجب، مستحب، حرام و مکروه همه اینها، وجدان انسان می‌گوید: آن مُنعمی که به تو این همه نعمت داده است، این همه محبت کرده است حالا از تو عملی را خواسته است، پس جواب احسان او را بده! باید تشکرت این باشد که به امر و نهی او جواب مثبت دهی. حالا می‌خواهد درخواستش یک درخواست مثبت یا منفی باشد، این هیچ فرقی نمی‌کند. مثلاً مولا می‌گوید: من این کار را از تو می‌خواهم، این کار را برای من بکن! من گره از کارت باز کردم، این گره را هم تو از کار من باز کن! حال اگر تو آن کار را نکنی درونت تو را نکوهش می‌کند. آیا منفعل نمی‌شوی؟ منزجر نمی‌شوی؟ خودت از خودت متنفر نمی‌شوی؟ درونت به تو می‌گوید: این چه برخوردی است؟ حیا نمی‌کنی؟

* &171#حیا» پشتوانه عمل به همه احکام اسلامی است

من در تعبیراتم عرض کردم: حیا "انکسار النفس" است، انفعال در ربط با عمل قبیح است. عمل حرام، نزد عقل قبیح است، ترک واجب نزد عقل قبیح است. یعنی غریزه حیا است که موجب می‌شود انسان به واجب عمل کند، همان غریزه حیا است که موجب می‌شود حرام را ترک کند. البته این مطلب درجه‌بندی دارد.
 کسی حیائش خیلی بیشتر است این هم به واجب عمل می‌کند و هم به مستحب، یکی حیائش کمتر است فقط به واجب بسنده می‌کند. منظور این است که به فرد بستگی دارد که آیا شخص بخیلی است یا این‌که واقعاً می‌خواهد کادوها و نیکی‌های طرف مقابل را جبران کند. در باب حرام و مکروه هم همین است. پشتوانه عمل به احکام حیا است.
 از خدا حیا کن!

حالا من در بُعد معرفتی وارد نشدم. آنجا بحث از "حیا من الله تعالی" است. گاهی هم در زبان ما است که می‌گوییم: از خدا حیا کن! از خدا خجالت بکش! این تعبیری است که ما خودمان می‌کنیم. لذا پشتوانه تمام احکام شرعیه ما، باید‌ها و نبایدها عبارت از همین حیا است. حالا من آخر بحثم به سراغش می‌روم. من اینهایی را که می‌گویم می‌خواهم بر حسب آنچه که در معارف ما است بحث کرده باشم.

* حیا کلید هر خیري است

این تعبیر را در روایات داریم، در روایتی از علی علیه‌السلام است که خیلی هم زیبا است، می‌فرماید: "الحیا مفتاحُ کلِّ خیر" یعنی هر عمل نیکی که از تو سر بزند کلیدش حیا است. واجب خیر است، مستحب خیر است، ترک حرام خیر است. من طلبه هستم، کسی نگوید ترک جنبه عدمی است، نه خیر، ترک، کف نفس است. کف نفس امر وجودی است، من دارم نفسانی بحث می‌کنم. جلوگیری و خودداری امر وجودی است نه عدمی. اگر روی یک چیزی حکم واجب نیامد یعنی حرام است؟ خیر! این‌طور نیست.
 "الحیا مفتاح کل خیر" حیا کلید هر خیري است. روایت دیگری از علی علیه‌السلام است که می‌فرماید: "الحیا سببٌ إلى کلِّ جمیل" حیا سبب هر عمل نیکی است که انسان انجام می‌دهد. روایت دیگری است که می‌فرماید: "الحیا تمام الکرم و احسن الشیم". غرض این است که روایات متعددی داریم گفتیم. اینها همه جز معارف ما است که من در یک قالبی می‌ریزم و سطحش را پایین می‌آورم. پشتوانه تمام اعمال خیري که ما انجام می‌دهیم حیا است و زیر بنای تمام آن گنا‌هانی که ما می‌کنیم، بی‌حیایی است، وقاحت است. حالا درست عکس است، از این طرف، زیر بنای تمام اطاعات حیا است.

* &171#حیا» منشأ ملکات حسنه است

در روایتی است که این را داود بن سرحان نقل می‌کند از امام صادق علیه‌السلام می‌گوید: "قال اباعبدالله علیه‌السلام: یا داؤدُ! إن خصالَ المکارم بَعْضُهَا مُقَيَّدٌ بِبَعْضٍ" این خصال زیبایی که در انسان پیدا می‌شود با هم رابطه دارند، حضرت اول رابطه را می‌فرماید، این را خداوند تقسیم کرده است؛ "يَكُونُ فِي الرَّجُلِ وَ لَا يَكُونُ فِي ابْنِهِ وَ يَكُونُ فِي الْعَبْدِ وَ لَا يَكُونُ فِي سَيِّدِهِ" بلکه ممکن است یکی داشته باشد و یکی نداشته باشد. داشتن و نداشتنش را خدا تعیین کرده است. خصال یعنی ملکه که حالا من توضیح می‌دهم. "صِدْقُ الْحَدِيثِ" اول، راست‌گویی، خود راست گویی از حیا نشأت می‌گیرد، چون آخر روایت دارد "و رَأْسُهُنَّ الْحَيَا" چون من می‌خواهم بخوانم تا به آخر برسم.

* &171#حیا» منشأ راستی در گفتار است

عقل عملی می‌گوید دروغ زشت است، قبیح است حیا کن. نتیجه‌اش چه می‌شود؟ آدم از هر چیزی که بدش می‌آید به ضدش رو می‌کند. معمولی‌اش این است که به ضدش رو می‌کند. قبح دروغ من را به راست‌گویی می‌کشاند، وقتی درک کردم که دروغ زشت است، حیا می‌کنم و دروغ نمی‌گویم. "صِدْقُ الْحَدِيثِ وَ صِدْقُ الْيَأْسِ"

چون هر کدام از اينها بحث دارد، من مجبورم اشاره‌اي رد شوم و بروم. يعني آدم در زندگي‌اش كه مدعي است، متشرع است مي‌گويد: همه امور دست خدا است، مسبب الاسباب او است، از اين حرف‌ها مي‌زند بعد ته دلش را كه مي‌بيني پول و رياست را مسبب الاسباب مي‌داند. تمام اميدش به پول‌ها و رياست است، از اينها دل نبريده است. اينها لفظي است. "يأس" يعني انقطاع الي الله. بايد تو تمام اميدت خدا باشد.

در روايت بلافاصله بعد دروغ، يأس را مي‌گويد. صدق حديث از مكارم اخلاق است، يأس هم از مكارم است يعني انقطاع الي الله. اول اميد به پول و رياست نبند و بعد مدعي به ديانت شو! كسي كه مدعي به ديانت است اميد به پول و رياست نمي‌بندد.

* حيا منشأ 171#& بخشيدن» و 171#& جبران كردن» است

"وَإِعْطَا السَّائِلَ" كسي به تو مراجعه کرده است تمکن داري، مي‌تواني كمكش كني، اما كمك نكني و ردش كني، خود وجدان تو مي‌گويد اين عمل تو قبيح است. باز همان حيا پشتوانه مي‌شود كه به او كمك كني. "وَ الْمُكَافَاةُ بِالصَّتَائِعِ" كه من در بحثم اين را مثال زدم. محبت کرده است، جواب محبت محبت است، جواب احسان احسان است. حيا منشأ "امانت داري"، "صله رحم" و ...

"وَ إِذَا الْأَمَانَةُ" خيانت در امانت زشت است، قبيح است. باز همين‌جا است كه عقل عملي انسان مي‌گويد قبيح است، حيا كن. حضرت همين‌جوري مي‌آيد يكي پس از ديگري بيان مي‌كند. "وَ صَلَوةُ الرَّحِمِ" از خويشاوند نبر. بريدن از خويشاوند زشت است. "وَ التَّوَدُّدُ إِلَى الْجَارِ وَ الصَّاحِبِ" نيكي كردن به همسايه. واقعاً وجدان مي‌گويد اذيت كردن همسايه كار خوبي نيست. "وَ قَرَى الضَّيْفِ" وجدان آدم از بي اعتنايي كردن به مهمان و از او پذيرايي نكردن، ناراحت مي‌شود.

* سرآمد همه خصال نيك 171#& حيا» است

حضرت تك تك خصال نيك را بيان مي‌كند چه آنهايي را كه جنبه‌هاي الزامي دارد و چه آنهايي را كه جنبه الزامي ندارد، همه را به داود بن سرحان مي‌فرمايد و مثال مي‌زند، بعد مي‌فرمايد: "وَ رَأْسُهُنَّ الْحَيَا" سرآمدش حيا است، چون پشتوانه همه اينها حيا است. روايت ديگري از پيغمبر اكرم است كه فرمودند: "قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: وَ أَمَّا الْحَيَا فَيَتَشَعَّبُ مِنْهُ اللَّيْنُ وَ الرَّأْفَةُ وَ الْمُرَاقَبَةُ لِلَّهِ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ وَ السَّلَامَةُ وَ اجْتِنَابُ الشَّرِّ وَ الْبَشَاشَةُ وَ السَّمَاخَةُ" يعني همه خوبي‌ها از حيا سرچشمه مي‌گيرد. درست مقابل هم. وقاحت، بي شرمي پشتوانه تمام خلاف‌كاري‌ها و معاصي در جامعه است. از آن طرف در باب عمل به احكام شرعيه پشتوانه‌اش حيا است.

* اسلامي شدن جامعه به با حيا شدن آن است

اگر يك جامعه‌اي بخواهد اسلامي باشد بايد حيا را تقويت كرد نه بي‌حيائي را. بايد حيا را تقويت كني، همه چيز از درون اين حيا در مي‌آيد. من اين را خواستم بگويم كه از بزرگ‌ترين مشكلات جامعه ما ترويج بي‌حيائي است.

* رابطه حيا با تقوا و ورع

رابطه بين حيا و عقل را گفتم، رابطه بين حيا و احكام شرعيه را هم گفتم، نگاه كنيد كلاسيك جلو مي‌آيم. حالا رابطه بين حيا و تقوا را مي‌گويم. هر چه سطح حيا بالا رود، سطح عمل هم بالا مي‌آيد. رابطه بين تقوا و ورع، يك وقت مي‌گويي ورع هم‌دوش با تقوا است، يكي است، يك وقت مي‌گويي نه دو تا است. تقوا پرهيز از محرمات است، ورع پرهيز از مشتبهات هم هست. هرچه سطح حيا بالا رفت، مشتبه هم ترك مي‌شود. نمي‌دانم اين غذا حرام است يا حلال تا نفهمم حلال است نمي‌خورم. دست از مشتبه هم مي‌كشم. نمي‌دانم اين حرف حرام است يا حلال است، حرف نمي‌زنم. رابطه حيا و تقوا، حيا و ورع يك رابطه مستقيم است. در روايتي دارد كه علي عليه‌السلام فرمود: 171#& "مَنْ قَلَّ حَيَاةُهُ قَلَّ وَرَعُهُ" حيا كه كم شد ورع هم كم مي‌شود. ورع جنبه‌هاي عملي است. در روايت امام صادق تعبير خصال بود حالا من اين را توضيح بدهم كه بحثم را ببندم.

* كارايي حيا، پشتوانه جميع ملكات انساني

پشتوانه جميع ملكات و فضائل انساني است، ملكات حسنه است. ملكات بر اثر كثرت عمل به افعال حاصل مي‌شود. من قبلاً در بحث‌هايم گفتم، كاري را مكرر انجام دادني ملكه مي‌شود. ملكه كه شد ديگر به آساني انجام مي‌دهي، آن چيزي كه ملكه نشده است، انجامش سخت است. نماز خواندن ملكه شده هيچ سختي براي ندارد. ملكات بر اثر تكرر هستند. گفتيم ايمان مستمر، عمل مكرر تقوا ساز است. امام تعبير به خصال مي‌فرمايند. همين حيا است كه موجب مي‌شود تو عمل خوب كني. همين حيا است كه موجب مي‌شود دست از عمل زشت برداري و اين ملكه‌هاست مي‌شود. زيربنائي ملكات حسنه حيا است و كه زيربنائي ملكات سيئه است؛ بي‌حيائي است.

"مَنْ قُلَّ حَيَاتُهُ قُلَّ وَرَعُهُ" ورع از ملکات حسنه معنویه است. بحثم ادامه دارد من دیگر به این بحث کشیده شدم، ساده تمام نمی‌شود، تازه اوایل بحث حیا هستم. ما به این نتیجه می‌رسیم این که اسلام آمده حیا را مطرح کرده است، به این دلیل است که يك نقش زیر بنایی برای انسان سازی دارد. فرق تو با حیوان در حیای تو است.